

سه کتاب از

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران درباره آذربایجان

نظری به تاریخ آذربایجان

تألیف
دکتر محمدجواد مشکور



کتاب ماه تاریخ و جغرافیا / مرداد و شهریور ماه ۱۳۸۰

۱۲۶

○ فرشید احمدی فر

مفصل ایران مشکل است، و همانطور که گفتیم تنها کار یک محقق و مورخ نیست. در تالیف تاریخ مفصل آذربایجان پیش از دیگران باید گروهی از فضلا و دانشمندان آن استان که به زبان و آداب و رسوم مردم آن سرزمین به خوبی آگاه باشند پیشقدم شوند. آن محققان باید مجهز به وسایل علمی جدید بوده گام به گام کوه و دشت آن اقلیم را ببینند، و شهر به شهر و ده به ده سفر کنند، و در آداب و رسوم اهالی و لهجه‌های گوناگون ساکنان آن تحقیق نمایند، و همه آثار باستانی را از پیش چشم بگذرانند و از هر طاق شکسته و پل شکسته عکسبرداری نمایند، و سنگ گورهای کهنه را به دقت بخوانند. آنگاه مجموعه این مطالعات را در دفترهای جداگانه فراهم آورند، و سپس هر یک را با صبر و حوصله با اسناد مکتوب و مآخذ تاریخی سنجیده، درباره هر موضوعی مستقلاً کتابی تألیف نمایند و این تحقیقات سودمند را در سلسله‌ای از کتب منتشر سازند.^۲

کتاب نظری به تاریخ آذربایجان از دوازده فصل و فهرست راهنما تشکیل یافته و در هر فصل درباره یکی از مسائل کلی، ائمه از زبان و فرهنگ و باستان‌شناسی و جمعیت‌شناسی و غیره سخن به میان رفته است. به جز «ام‌البلاد» تبریز که درباره آن به کتابی جداگانه حواله شده است. یکی از ویژگی‌های این تالیف این است که مؤلف برای آنکه کار محققانی را که بخواهند بعداً در تاریخ آذربایجان

بدون نظر به اوضاع آذربایجان و حوادثی که در آن خطه پهنای روی داده نارسا و مجمل می‌نمود، ناچار می‌بایستی بر آن کتاب مقدمه‌ای که مشتمل بر اطلاعاتی کلی درباره آن استان و بلاد ماوراء ارس باشد نوشته شود. این مقدمه به سبب اهمیت موضوع و کثرت مسائلی که ناگزیر بایستی بدانها اشاره می‌شد آن قدر توسعه یافت که دیگر در نام تبریز نمی‌گنجد و می‌بایست جامه دیگری بر قامت آن دوخته آید. لهذا آنچه در این کتاب آمده بیشتر جنبه عمومی و کلی دارد و از مسائلی در آن صحبت شده که پیش از خواندن تاریخ تبریز دانستن آنها ضروری است.^۱

دکتر مشکور در جایی دیگر می‌نویسد: اگر بایستی تاریخ مستقلی درباره آذربایجان نوشته می‌شد هرگز این مختصر کافی نمی‌بود. به علاوه نوشتن چنین تاریخ جامعی به معنای واقعی خودش کار یک تن نیست، بلکه درباره هر فصلی از آن محقق باید تحقیق کند، تا از مجموع آن تحقیقات یک دوره تاریخ مفصل آذربایجان فراهم آید. گر بگویم شرح آن بی حد شود

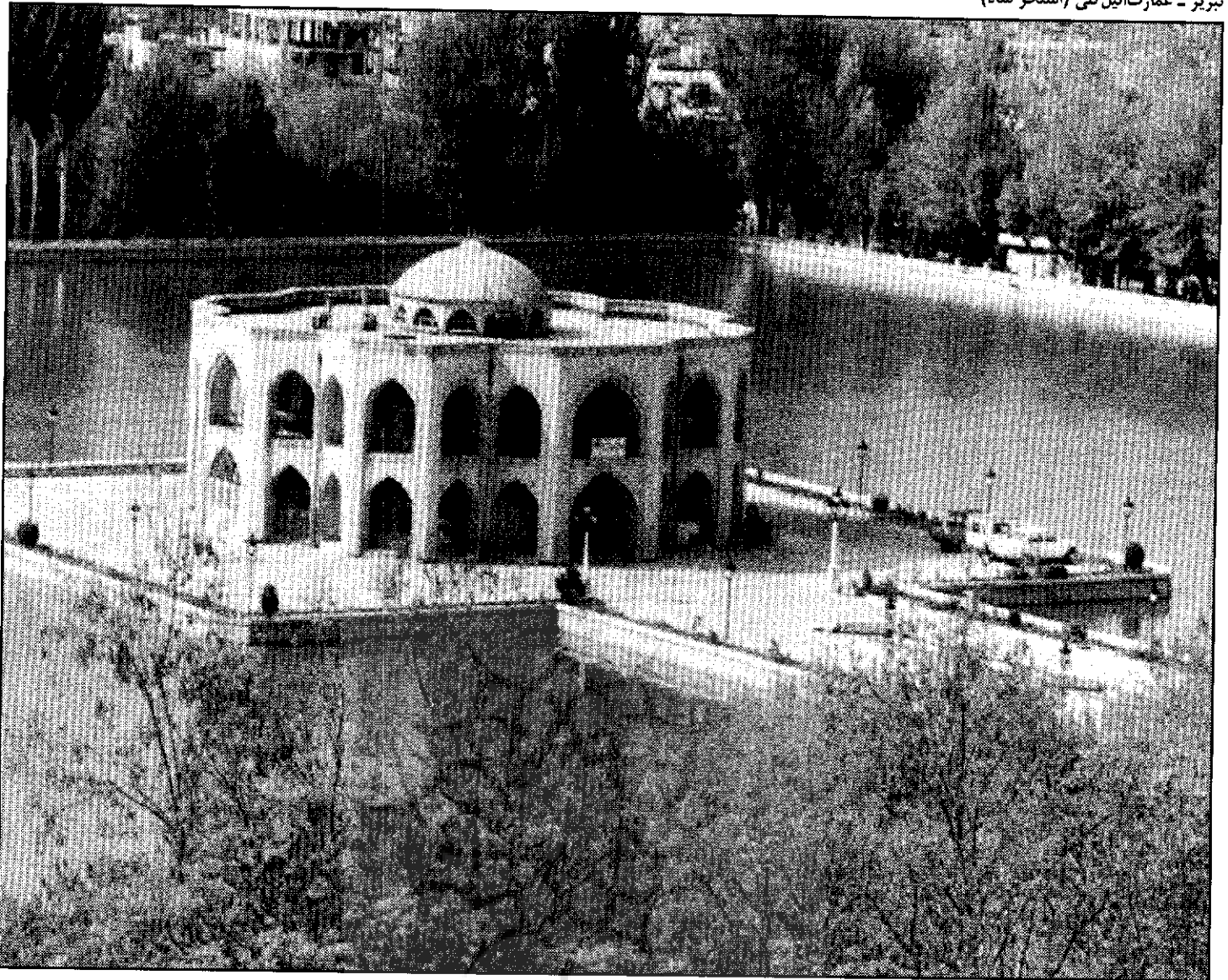
مثنوی هفتاد من کاغذ شود. زیرا گذشته از کثرت حوادث تاریخی خود آذربایجان، کمتر واقعه‌ای را می‌توان یافت که در آن سرزمین روی داده و به اندک مناسبتی به تاریخ کهن ایران ارتباط نداشته باشد. بنابراین نگارش تاریخ جامع آذربایجان مانند نوشتن تاریخ

۱- نظری به تاریخ آذربایجان

○ تألیف: دکتر محمدجواد مشکور
○ ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۵

کتاب حاضر راجع به تاریخ آذربایجان و زبان و فرهنگ و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن سامان می‌باشد. چرا که برای سرزمین پهنای و آباد و پر استعداد آذربایجان که پیشینه تمدن آن به هزاران سال می‌رسد و در طول تاریخ ایران جایگاه سرگذشت‌ها و دلاوری‌ها و مردانگی‌ها در راه اعتلای کشور بوده است چاپ کتاب‌هایی به ویژه درباره یادگارهای فرهنگی و ملی آن خدمتی بس ضروری است.

مؤلف راجع به علت تألیف می‌نویسد: «قصد نگارنده این اوراق که از مجموع آنها کتابی فراهم آمده نگارش تاریخ آذربایجان نبوده، بلکه این کتاب با همه ستبری آن، مقدمه‌ای است بر تاریخ تبریز که راقم این سطور مدتی است به امر انجمن محترم آثار ملی مأمور تألیف آن است و اکنون بحمدالله به اتمام رسیده و تحت طبع می‌باشد. چون شهر تبریز از قرن چهارم هجری که شهرتی به هم رسانیده عاصمه و ام‌البلاد آذربایجان بوده، و فرمانروایان آن بر آذربایجان و ارکان حکومت داشتند، از این رو تدوین تاریخ چنین شهری



کرده. آذربایجان (قراباغ) یکی از سه جمهوری متعهد ماورای قفقاز گردید... نام آذربایجان اسمی تاریخی نیست بلکه اصطلاحی سیاسی و تازه است. این ناحیه تا زمان هخامنشیان مسکن سکاها بود بعد به تصرف ایران درآمد و در زمان اشکانیان به دست رومیان و در اوایل قرن سوم میلادی قسمت اعظم آن به دست ساسانیان افتاد. در اواخر قرن هفتم به تصرف لشکر عرب درآمد، و در قرون هفده و هیجده میلادی در دست ایران بود. پس از شکست ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار از روسیه بر طبق عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳ م) و ترکمان‌چای (۱۸۲۸ م) آن نواحی به روسیه واگذار شد.^۲

بلاسجان - دشت بلاساکان Balasakan که معرب آن، بلاسجان است، در بین راه برزند و اردبیل در اطراف رودخانه وسطی که سه رودند و سرچشمه بلگار و چای را تشکیل می‌دهند قرار داشته، و در چهارده فرسنگی اردبیل به طرف ورنان بوده است...^۳

گنجه - از شهرهای اران گنجه است. جغرافی‌نویسان عرب آن را جنزه نوشته‌اند. روسهای تزاری آن را الیزابت پل Elizabetpol نام نهاده و بعد از انقلاب شوروی نیز نام آن Kirovabad تغییر کرد. یاقوت می‌نویسد که جنزه به فتح جیم اسم شهر بزرگی در اران است و آن بین شیروان و آذربایجان واقع است و مردم آن راه گنجه خوانند و بین آن و

و در بین رشته‌های جنوب شرقی کوههای قفقاز و ساحل دریای خزر، و رود ارس قرار گرفته و این ناحیه که تا نیم قرن پیش قراباغ (باغ سیاه) نام داشت و در دست امپراطوری روس بود، پس از شکست قشون امپراطوری از طرف متفقین اشغال شد و به نام محافظ از طرف ژنرال دسترویل Dunsterville از هفدهم اوت تا چهاردهم سپتامبر ۱۹۱۸ به نفع روسیه اداره شد. پس قشون ترک به سرداری نوری پادشاه، باکو را در پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۸ تسخیر کرده حکومتی به نام آذربایجان، تحت اداره دولت عثمانی تشکیل دادند، و باطناً غرض ترکمان عثمانی از این عمل آن بود که از ضعف دولت مرکزی ایران در اواخر قاجاریه استفاده کرده آذربایجان ایران را که مردم آن مانند اهالی قره‌باغ به زبان ترکی سخن می‌گفتند به آن آذربایجان پیوسته، در نواحی دو طرف ارس حکومتی تحت نفوذ دولت عثمانی تشکیل دهند. بعد از اعلام ترک مخاصمه ترکان و متفقین در جنگ بین‌المللی در سی‌ام اکتبر ۱۹۱۸ در «مود روس» mudros، قشون متفقین به سرداری ژنرال تامسن Thomson بار دیگر در اکتبر ۱۹۱۸ شهر باکو را اشغال کرد و قشون ترک را عقب نشاند و حکومت مستقل آذربایجان را که در آنگاه به دست حزب «مساوات» اداره می‌شد به رسمیت شناخت. بعد از تخلیه باکو از قوای متفقین رژیم جدید شوروی که ادعای الحاق آن شهر را به خود داشت بدون جنگ در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ باکو را اشغال

تحقیق کنند آسان کرده باشد، دو فصل آخر کتاب را به کتابشناسی و تصاویری از آذربایجان اختصاص داده و فهرستی از کتاب‌ها و مقالات به زبان‌های پارسی و عربی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی ضمیمه ساخته و در دسترس پژوهندگان قرار داده است.

فصل اول کتاب راجع به «جغرافیای تاریخی آذربایجان» می‌باشد. مؤلف در این زمینه می‌نویسد: «آذربایجان از ایالات معروف ایران است. یاقوت حموی آن ولایت را از اقلیم پنجم شمرده و طولش را ۷۳ و عرضش را ۴۰ درجه دانسته است و گوید، حد آذربایجان از مشرق برذعه و از مغرب از زنجان، و از شمال بلاد دیلم و گیلان و طارم است. بنابراین حدود آذربایجان کم و بیش همان حدود فعلی آن است که از شمال به رود ارس و از مغرب به ترکیه و از مشرق به گیلان و طالش و از جنوب به کردستان و خمسه (زنجان) باشد».^۴ مؤلف در این فصل از ولایات آذربایجان سخن به میان می‌آورد چه آنهایی که هم‌اکنون جزء ایران می‌باشند و چه آنهایی که از ایران جدا شده‌اند. از ولایاتی چون جمهوری آذربایجان - قراباغ - اران (Aran) یاران Ran - اخنی Exni - کاسپین Kaspiane - بلاسجان Balasakan - بیلقان - گنجه - باژگاه - شمکور - شروان.

مؤلف راجع به جمهوری آذربایجان می‌نویسد: اکنون در ماورای ارس و قسمت شرقی ولایات ماورای قفقاز است،

مؤلف:

«منطقه کنونی جمهوری آذربایجان تا زمان هخامنشیان مسکن ساکها بود. بعد به تصرف ایران درآمد و در زمان اشکانیان به دست رومیان و در اوایل قرن سوم میلادی قسمت اعظم آن به دست ساسانیان افتاد. در اواخر قرن هفتم به تصرف لشکر عرب درآمد، و در قرن هفدهم و هیجده میلادی در دست ایران بود. پس از شکست ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار از روسیه بر طبق عهدنامه گلستان (۱۸۱۳ م.) و ترکمان چای (۱۸۲۸ م.) آن نواحی به روسیه واگذار شد

برذعه شانزده فرسنگ است.^۶

جلفا - این شهر که در کتب قدیم به صورت «جولاهه» نیز نوشته می‌شد در کنار رود ارس قرار دارد. این محل را شاه‌عباس اول در سال ۱۱۰۴ هجری خراب کرد و ارمنیان ساکن آنجا را به محل دیگری که خود در جنوب اصفهان بنا کرده بود کوچانید، و به مناسبت نام مسکن قدیم آنها، نام محل جدید را نیز جلفا گذارد.^۷

اهر - در یک صد و پنجاه مایلی مغرب اردبیل بر کنار رود اهر واقع است. نام آن در کتابهای جغرافیای قدیم آمده و یاقوت آن را شهری آباد و کوچک و پر نعمت وصف کرده گوید: امیر آن راه ابن پیشکین مشکین گویند. بین آن و بین «وراوی» که شهری کوچک است دو روز راه می‌باشد. ظاهراً ناحیه‌ای که اهر در آن واقع بود پیشکین نام داشت و از نام خاندانی که در قرن هشتم در آنجا حکومت داشته‌اند مأخوذ بود. شهر پیشکین در یک منزلی اهر واقع بود و اصلاً «وراوی» نام داشت.^۸

کلبر - قصبه‌ای است در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد [منظور قلعه تاریخی بابک است]. در پای آن قلعه رودی روان است، هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد. مردمش از ترک و طالش ممزوج‌اند و شافعی‌مذهب. این ناحیه امروز یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان اهر است.^۹

ماکویه - ماکو - حمدالله مستوفی می‌نویسد: «ماکویه قلعه‌ای است بر شکاف سنگی، دیهی است در پای آن قلعه، چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه‌بان آن دیده شده است، و مرجانیها که بزرگ کشیشان است آنجا ساکن می‌باشند. این شهر در گوشه شمال غربی آذربایجان غربی واقع شده است.^{۱۰}

مهاباد - نام قدیم این شهر ساوجبلاغ بوده که به معنی چشمه سرد است و آن را ساوجبلاغ مکرری نیز می‌گفتند. مهاباد از شهرستانهای آذربایجان غربی است... در زمانهای قدیم این ناحیه تحت تسلط قوم اورارتو بود. در ۱۸۹۰ م در داش تپه بر مسیر سفالی رود تاتائو سنگ نبشته‌ای به خط میخی اورارتویی پیدا شد که آن را مربوط به عصر منوا Menua پادشاه اورارتو دانسته‌اند.^{۱۱}

فصل دوم کتاب راجع به «جغرافیای آذربایجان» می‌باشد

که خود از دو قسمت تشکیل شده است: الف - زمین‌شناسی ب - جغرافیای طبیعی.

آذربایجان از نظر طبیعی قسمتی از فلات بزرگ ارمنستان به شمار می‌آید که به شکل مثلثی، منطقه واقع در میان بین‌النهرین و دریای خزر و دریای سیاه را فراگرفته است... در منطقه آذربایجان سه حوضه رودهای روان وجود دارد: ۱ - حوضه دریاچه اورمیه، ۲ - حوضه رود ارس ۳ - حوضه سفیدرود (قرل اوزن).

از نظر یک تقسیم‌بندی بزرگتر، منطقه آذربایجان را مربوط به سه حوضه دریای خزر، دریاچه اورمیه، ورود دجله دانسته‌اند. چنانکه سفیدرود (قرل اوزن) و رود ارس و متفرعات آن (رود اردبیل، قره‌سو، رودهای قرجه‌داغ و خوی، رود ماکو یا زنگه‌مار) به دریای خزر می‌ریزد.^{۱۲}

جبال آذربایجان را می‌توان به پنج رشته تقسیم کرد: ۱ - رشته‌های شمالی قراداغ که از آرارات بزرگ شروع شده و به کوههای طالش می‌پیوندد؛ ۲ - کوههای بین دره ارس و

دیاله. این کوهها بین آرارات و گردنه کله‌شین واقع شده و دامنه فلات ارمنستان است، ۳ - رشته قوشه داغ و سیلان که از شمال شرقی تبریز تا اردبیل امتداد دارد، ۴ - رشته جنوبی، موسوم به قافلانکوه قسمت مرتفع آن به نام تخت سلیمان خوانده می‌شود و در مغرب آن کوههای مرمرداغ است، ۵ - کوههای مرکزی که از سه‌سند آغاز می‌شود و در مشرق به نام بزقوش امتداد می‌یابد.^{۱۳}

در فصل سوم کتاب، موضع «باستانشناسی آذربایجان» مورد بررسی قرار می‌گیرد. مؤلف در این زمینه می‌نویسد: از عصر دیرینه سنگی مردمی در آذربایجان می‌زیستند که بعضی از آثار ایشان در جنوب شرقی آذربایجان به دست آمده است... حسنلو در ناحیه سلدوز در پنجاه کیلومتری جنوب غربی اورمیه واقع است... این ناحیه در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مرکز حکومت کشور مقتدر «ماننا» بوده است.^{۱۴}

اقوام باستانی آذربایجان: هوریان - این قوم در بین کوههای زاگرس و دریاچه

دکتر مشکور:

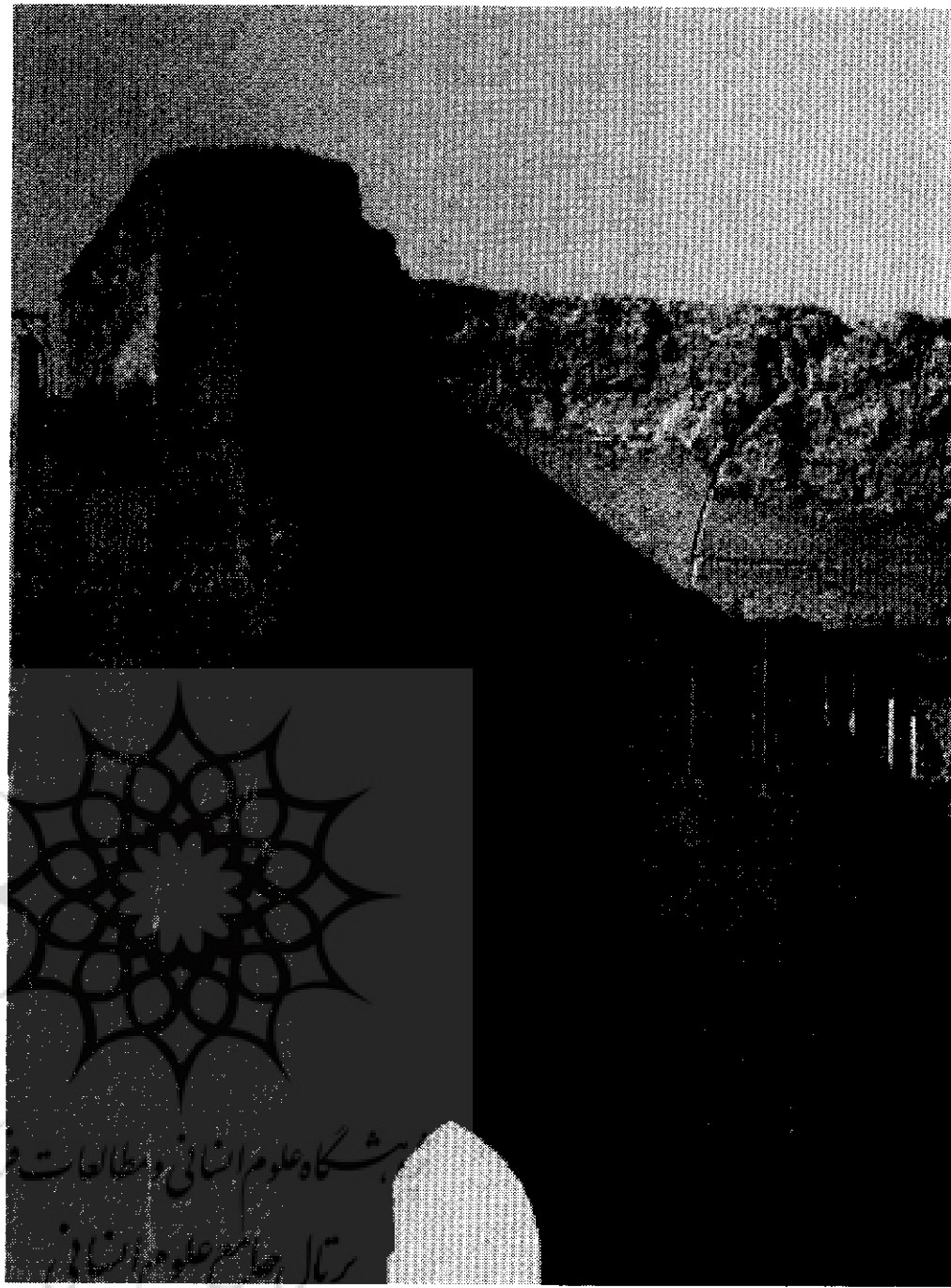
«چون شهر تبریز از قرن چهارم هجری که شهرتی به هم رسانیده، عاصمه و ام البلاد آذربایجان بوده، فرمانروایان آن بر آذربایجان و ارکان حکومت داشتند، از این رو تدوین تاریخ چنین شهری بدون نظر به اوضاع آذربایجان و حوادثی که در آن خطه پهناور روی داده نارسا و مجمل می نمود، ناچار می بایستی بر آن کتاب مقدمه ای که مشتمل بر اطلاعات کلی درباره آن استان و بلاد ماوراء ارس باشد، نوشته شود»

در پارسی جدید آذربایجان و در یونان قدیم آتروپاتنه Atropatene و در سریانی آذربایغان Adhorbaighan آمده است.^{۱۹}

اصولاً ماد و آذربایجان از نظر اعتقادات مذهبی به دو دوره متمایز تقسیم می شود: یکی پیش از قرن هفتم ق. م. و دیگری از آغاز آن قرن به بعد. طبق منابع آشوری و اورارتویی در دوره اول، مردم آذربایجان خدایان گوناگون را می پرستیدند که بیشتر آن بتان، خدایان لولوبی و قوم ماننا و کاسپهیا بوده است، و آثار باستانشناسی نیز مؤید آن است.^{۲۰} نویسنده راجع به آذربایجان در عهد ساسانی می نویسد: به قول طبری، اردشیر (۲۲۶-۲۴۱ م) پس از شکست اردوان به همدان و نواحی دیگر ماد و آذربایجان و ارمنستان لشکر کشید ولی موفق به تسخیر ارمنستان نشد. بر اثر نفوذ شدید خسروپادشاه ارمنستان معلوم نیست که اردشیر در آغاز کار توانسته باشد تمام قسمت کوهستانی آذربایجان را مسخر کند یا نه نقش برجسته ای در کوهی نزدیک سلماس (سلماس شاپور) دیده می شود که به عقیده اغلب محققان مربوط به عصر اردشیر است.^{۲۱}

فصل پنجم کتاب راجع به موضوع «آذربایجان پس از اسلام» می باشد، که مؤلف در این فصل از زمان فتح آذربایجان بدست مسلمانان عرب تا دوره معاصر را بصورتی گذرا بررسی می کند. وی می نویسد: فتح آذربایجان پس از آخرین جنگ ایران و عرب در و اجروذ که در بین همدان و قزوین قرار داشت و سردار ایرانی در آن جنگ موتا و سردار عرب نعیم بن مقرن بود (۶۸-۷۲ هـ.) نوبت فتح آذربایجان رسید.^{۲۲}

مؤلف سپس راجع به بابک خرم دین در آذربایجان و خاندان روادیان و فرمانروایان مرند و اورمی و جنگ های مسلمانان با رومیان و ترکان و اتابکان آذربایجان و صفویه سخن به میان می آورد. وی می نویسد: در قرن چهارم و پنجم هجری دو خاندان روادی در آذربایجان دست اندرکار بودند که یکی را روادیان ازدی یا عرب، و دیگری را روادیان کردی می خواندند. روادیان ازدی در تبریز و سپس همه آذربایجان حکومت می کردند. روادیان کردی یا شدادیان در اران و ماوراء رود ارس حکومت داشتند و تختگاه ایشان گنجه



جنوب سرزمینهای بین دریاچه گوگچه و اورمیه بود، و دریاچه وان در میان کشور اورارتو قرار داشت... آنان از فلزکاران ماهر دنیای قدیم به شمار می رفتند...^{۱۶}

فصل چهارم کتاب راجع به «آذربایجان پیش از اسلام» می باشد. مؤلف در این فصل آذربایجان را در دوره مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان مورد بررسی قرار می دهد و می نویسد: در زمان پادشاهی هوخشتره (کیاکسار) ۵۵-۶۳۳ ق. م. سکاها به آذربایجان حمله کردند و ۲۸ سال حکومت آن سرزمین در دست آنان بود. هوخشتره پس از این مدت طولانی با تدبیری رؤسای آنان را بکشت و سکاها را از آذربایجان براند.^{۱۷} مؤلف می نویسد: از اوضاع آذربایجان در دوره هخامنشی خبری نداریم. همین قدر می دانیم که آن جزو خستره (ساتراپی) ماد به شمار می رفت...^{۱۸} آقای دکتر مشکور راجع به وجه تسمیه آذربایجان می نویسد: نام این ایالت در پارسی میانه، اتور پاتاکان aturpatakan و در پارسی ادبی آذرباذگان، آذربایگان، و

اورمیه می زیستند. این قبایل در هزاره دوم پیش از میلاد در بین النهرین شمالی و سوریه، و سراسر فلات ارمنستان و مغرب آذربایجان پراکنده بودند. هوریه در حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد در همه ارمنستان، و از هزاره سوم ق. م. در ناحیه «وان» حکومت داشتند... بعد از لولوبیان و کوتیان، قوم دیگری به نام ماننا Manna در ناحیه زاموا در جنوب دریاچه اورمیه مسکن گزیدند و دولت بزرگی را در مغرب ایران امروز تشکیل دادند... نخستین بار در قرن نهم ق. م. از ایشان در سالنامه های آشوری نام برده می شود. در قرن هشتم ق. م پس از کشور اورارتو، مانناها مقتدرترین حکومت این نواحی را تشکیل می دادند...^{۱۵}

اورارتو - مردم اورارتو یا آراتات قومی بودند که از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد مسیح در ارمنستان کنونی و قسمتی از آناتولی (شرقی) و آذربایجان و قفقاز سلطنت داشتند. قلمرو دولت ایشان از مشرق به مغرب حوضه رود کورا و ارس تا ملتقای دو شعبه از رود فرات و از شمال به



بود (۳۴۰-۴۶۸ ه.ق).^{۳۳}

مؤلف در فصل ششم کتاب راجع به «طوایف و ایلات آذربایجان» به بحث می‌پردازد و می‌نویسد: در آذربایجان از زمانهای باستانی ایلات و عشایری چادرنشین زندگی می‌کردند که از جایی به جایی کوچ کرده و به اصطلاح معروف بیلاق و قشلاق می‌نمودند و مسکن ثابتی نداشتند. پس ایلات آذربایجان شرقی را به دو منطقه تقسیم می‌کند یکی ایلات ارسباران که خود به دو قسمت شرقی و غربی قسمت می‌شوند که شامل محمدخانلو، حاجی علیلو و غیره می‌باشند و ایل شاهسون که همه شیعه مذهب و در تابستان به دره‌های قره‌سو و در زمستان به مغان بیلاق و قشلاق می‌کنند.^{۳۴}

ایلات آذربایجان غربی به چند طایفه تقسیم می‌شوند: ۱- ایل جلالی که سنی مذهب (شافعی) و در بیلاق با ایلات مرز ترکیه و در قشلاق با ایلات مرز جمهوری آذربایجان مشترک می‌باشند... ۲- ایل میلان که سنی مذهب و شافعی‌اند ۳- حیدرانلو ۴- ممکنلو ۵- ایل کره سنی ۶- ایل شکاک و غیره می‌باشند.^{۳۵}

در آذربایجان دو اقلیت مسیحی معروف هستند که از پیش از اسلام در آن سرزمین زندگی می‌کنند آن دو یکی ارمنه و دیگری آشوریان هستند. ارمنیان آذربایجان غالباً در اطراف اورمیه و قراداغ زندگی می‌کنند... آسوریان بقایای ملت قدیم کلدنه هستند که از دوهزار و پانصد سال پیش در ایران زندگی می‌کنند... یهودیان در آذربایجان اندکند و بیشتر به تجارت اشتغال دارند...^{۳۶}

مؤلف فصل هفتم کتاب را به بررسی «زبان فهلوی آذری» اختصاص داده است و می‌نویسد: مردم آذربایجان در دوره اسلامی زبان بخصوصی داشتند که نویسندگان بعد از اسلام از آن تعبیر به «فهلوی آذری» کرده‌اند. فهلوی معرب فهلوی است که به معنی «پارتی» و اشکانی می‌باشد. به قول ایشان فهلوی منسوب به «پهله» بوده که شامل پنج ولایت بزرگ؛ اصفهان و ری و همدان و ماه‌نهبوند (ودینور) و آذربایجان می‌شده است. در زمان اشکانیان و ساسانیان در این ولایات مردم به لهجه بخصوصی از فهلوی شمالی سخن می‌گفتند. چون در این نواحی مادی‌ها سکونت داشتند این نوع فهلوی را می‌توان مأخوذ از زبان مادی قدیم که از روزگار پادشاهان ماد در نیمه شمالی ایران رواج داشت، دانست. از لحاظ اینکه آذربایجان از ولایات پهله قدیم به شمار می‌رفته از این جهت زبان مردم آن ولایت را فهلوی آذری خوانده‌اند.^{۳۷}

قدیمیترین منابع اسلامی که در آنها به زبان آذربایجان اشاره شده عبارت‌اند از: ۱- فتوح البلدان بلاذری، ۲- البلدان ابن واضح یعقوبی، ۳- صورةالارض ابن حوقلی، ۴- مسالک الممالک اصطخری، ۵- الفهرست ابن ندیم، ۶- مفاتیح العلوم ابو عبدالله محمدبن احمد خوارزمی و غیره.^{۳۸}

«لهجه‌های قدیم آذربایجان اعم از تبریزی و اردبیلی و نقاط دیگر فهلویات آذری بوده است و به طور مسلم تا آغاز عصر صفوی هنوز در شهرهای آن سرزمین زنده بوده است. از اواسط عصر صفوی این لهجه‌ها به کلی از شهرها برافتاد و جای خود را به ترکی آذری داد ولی در بسیار از دهات و قصبات همچنان معمول بود»

کتابهایی که به لهجه ترکی آذربایجانی در دست است قدیم نیست و از سه قرن و دو بیست کتاب تجاوز نمی‌کند

لهجه‌های قدیم آذربایجان اعم از تبریزی و اردبیلی و نقاط دیگر فهلویات آذری بوده است و به طور مسلم تا آغاز عصر صفوی هنوز در شهرهای آن سرزمین زنده بوده است. از اواسط عصر صفوی این لهجه‌ها به کلی از شهرها برافتاد و جای خود را به ترکی آذری داد ولی در بسیار از دهات و قصبات همچنان معمول بود.^{۳۹}

فصل هشتم کتاب راجع به «زبان ترکی آذری» می‌باشد. مؤلف در این باره می‌نویسد: از آثار ترکی آذری پیش از صفویه جز یکی دو قطعه شعر در دست نیست. بعضی از طرفداران غلوکننده زبان و ادبیات ترکی، داستانی را به نام دده‌قورقود به زبان ترکی آذری نسبت داده‌اند که دلیلی جز تعصب قومی در دست ندارند.^{۴۰} در این فصل راجع به موضوعاتی چون مشخصات ترکی آذری، بعضی از اختصاصات ترکی آذری، دستور زبان ترکی آذری، فهرست کتابهای ترکی به لهجه آذربایجانی، بحث شده است. مؤلف می‌نویسد: کتابهایی که به لهجه ترکی آذربایجانی در دست است قدیم نیست و از سه قرن، و دو بیست کتاب تجاوز نمی‌کند. این کتابها و رسالات به سه بخش زیر تقسیم می‌شوند: ۱- دیوان غزلیات و اشعار که بهترین نمونه آن را می‌توان دیوان صراف واحد، راجی، معجز شبستری و حیدربابای شهریار نام برد، ۲- کتابهای نوحه و مراثی که غالباً به نظم است، ۳- داستان‌های گوناگون که غالباً ترجمه کتابهای هزار و یک شب و امیرارسلان و حسین کرد و بعضی از داستانهای شاهنامه و نظامی به زبان ترکی عامیانه است.^{۴۱}

فصل نهم کتاب به بررسی ابنیه و اماکن تاریخی آذربایجان اختصاص یافته است. مؤلف در ابتدا آثار و اطلال تاریخی آذربایجان شرقی را بررسی می‌نماید و در آغاز آن، آثار تاریخی شهر اردبیل را ذکر می‌کند: بقعه شیخ صفی، اساس این بنا در قرن هفتم هجری پی افکنده شده و به تدریج به آن افزوده گشته است... آن محل در آغاز خانقاه صفویان بوده است. بقعه شیخ جبرائیل پدر شیخ صفی‌الدین در دهکده کلخوران در سه کیلومتری شمال اردبیل واقع شده است. «مقبره شاه اسماعیل» و سپس به ذکر موجودی اجناس و اسباب و متروکات بقعه شیخ صفی می‌پردازد...^{۴۲} گنبد کبود در مراغه و کلیسای سنت استفانوس در جلقا که در مجاور آبادی کوچکی به نام دره شام (باشکاندی) واقع شده و از ابنیه قرن نهم میلادی است. این کلیسا از شاهکارهای هنر معماری ارمنی در آذربایجان شرقی به شمار می‌رود و از لحاظ گنبد هرمی شکل و نمای خارجی، بنای قابل توجهی است.

قلعه ضحاک در نزدیکی ایستگاه خراسانک که در سه کیلومتری پس از خروج از تونل راه‌آهن میانه به مراغه قرار دارد و به نظر می‌رسد که این ویرانه‌های پراکنده آثار بسیار قدیمی از دوران مادها باشد که بعدها بر روی آن اطلال ساختمانهایی در دوره‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی و انوار اسلامی ساخته باشند.^{۴۳}

فصل دهم راجع به آثار و اطلال تاریخی آذربایجان غربی می‌باشد. مؤلف در این فصل آثار مغول در تخت سلیمان را بررسی می‌نماید و می‌نویسد: در اینجا خرابه‌های کاخهای اختصاصی پادشاهان مغول دور تا دور دریاچه تخت سلیمان را فرا گرفته و دیگر ساختمان مغولی در صفحه تخت پراکنده‌اند و آنچه تاکنون ضمن حفریات ظاهر شده عبارت است از چهار ایوان به اندازه‌ها و ارتفاعات مختلف که به طور قرینه‌سازی در چهار گوشه دریاچه روبروی یکدیگر قرار گرفته‌اند.^{۴۴}

سه گنبد در اورمیه از آثار قرن ششم هجری و دوره سلجوقی است... در مدخل آن سه کتیبه به خط کوفی که نقش و خطوط آن را با سنگ تراشیده‌اند نصب شده که در یکی از آنها تاریخ ماه محرم سال ۵۸۰ هجری خوانده می‌شود. کلیسای طاطاووس در چالدران در بخش سیه چشمه از توابع شهرستان ماکو قرار دارد. این کلیسا را به نام یکی از قدیمیین قدیم ارمنی تادئوس Tadeos خوانده‌اند که به زبان‌های اروپایی تادئو tadeo و به زبان عربی و فارسی طاطاووس شده است.^{۴۵}

بقعه میرخاتون در سلماس (شاهپور) این برج در حومه شهر سلماس و ۱۹۵ کیلومتری تبریز قرار دارد. هرتسفلد معتقد است که برج سلماس مقبره دختر امیرارغون خان رادکانی است که به زنی وزیر تاج‌الدین علیشاه جیلانی درآمده

۲. آثار باستانی آذربایجان

آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز
○ آثار باستانی آذربایجان؛ آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز
○ تألیف: عبدالعلی کارنگ
○ ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۴

آثار باستانی آذربایجان

آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز

تألیف: عبدالعلی کارنگ



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اباقتا تبریز پایتخت رسمی شد و جانشینان وی نیز این شهر را مرکز فرمانروایی خویش قرار دادند... سپس نوبت به جلالریان رسید و بدین ترتیب تبریز پایتخت کهن، دوباره مرکز حکومت ایلخانان گردید... امیر تیمور پس از فتح آذربایجان، حکومت آن را به فرزند خود میرانشاه سپرد، اما پس از درگذشت امیر تیمور، قره قویونلو بر او لادوی چیره شد و سلسله فرمانروایان قره قویونلو را در تبریز تأسیس کرد. فرمانروایی سلسله قره قویونلو به دست اوزون حسن باینبری منقرض شد و اوزون حسن در سال ۸۷۳ ه. ق، بر تبریز دست یافت و حکومت مقتدری ترتیب داد... بساط قدرت و تسلط سلسله آق قویونلو به دست شاه اسمعیل صفوی برچیده شد و شهر تبریز در ۹۰۶ ه. ق، به دست مؤسس سلسله صفوی افتاد... در فتنه آغاغنه باز تبریز میدان تخت و تاز ترکان واقع شد و اشرف افغان طبق عهدنامه ۱۱۴۰ ه. ق، مالکیت دولت عثمانی را بر قسمت شمال غربی ایران به رسمیت شناخت... با ظهور نادر و وصول وی بار دیگر پای ترکان از تبریز کوتاه شد و امپراتورسلان پسرعموی نادرشاه به امارت تبریز منصوب گردید...

در زمان زندیه نخست آزادخان افغان حکمران تبریز بود در سال ۱۱۷۰ ه. ق، محمدحسن خان قاجار بر آنجا دست یافت، یکسال بعد کریم خان زند بر آذربایجان چیره شد... چون آغامحمدخان قاجار به سلطنت رسید حکومت تبریز و خوی را به جعفر قلی خان دنبلی واگذاشت... تبریز از زمان عباس میرزا مقرر رسمی ولیعهد شد و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نیز نوران ولیعهدی خود را در این شهر سپری کردند و تبریز پایتخت دوم و شهر مهم کشور به شمار آمد و تجارتش روز به روز رونق گرفت و رفته رفته روی به آبادی نهاد...^۲

فصل دیگر کتاب راجع به بازار تبریز است. مؤلف در

آقای عبدالعلی کارنگ در این اثر به معرفی و شرح آثار تاریخی شهرستان تبریز و بخش‌های تابعه آن شامل آذرشهر، ارونق و انزاب، اسکو، بستان آباد و هریس، می‌پردازد.

وی در این باره می‌نویسد: برای شناخت و معرفی مساجد، بقاع، زیارتگاه‌ها، زوایا، خانقاه‌ها، حجاری‌ها، سنگنبشته‌ها و مقابر بزرگان، بارها فرسنگ‌ها راه زیر پانجاهه شده است. در معرفی آثار معروف نیز تنها به مفاد نوشته پیشینیان اکتفا نگردیده بلکه همه آن بناها مکرراً مورد بازدید قرار گرفته و در تعریف مجدد آنها، مانند بناهای ناشناخته، فقط به مضمون سنگنبشته‌ها، وقفنامه‌ها، فرمانها، اسناد تاریخی، سبک و مختصات بنا و مندرجات تواریخ و سفرنامه‌های قابل اعتماد استناد گردیده و سعی شده است در معرفی تمام آثار، از اظهار نظر ناروا و اطناب ناپجا اجتناب به عمل آید و در نقل مطالب دیگران به مشخصات مأخذ، صریح و روشن اشاره شود، حتی تصاویر آثار ناشناخته نیز با قرائن و شواهدی توأم باشند که بر خاطر هیچ بیننده دقیق، شک و تردیدی درباره صحت و اصالت آنها راه نیابد.^۱

تبریز مرکز استان آذربایجان شرقی... کوه سهند در جنوب تبریز و کوه عون علی در شرق آن قرار گرفته است. هوای تبریز ملایم و مطبوع و آیش بالنسبه فراوان و گوارا است... درباره بنا و وجه تسمیه شهر تبریز آراء مختلفی اظهار شده است. حمدالله مستوفی و یاقوت می‌نویسند: بنای تبریز از زبیده زن هارون الرشید است. وی به بیماری تب نوبه مبتلا بوده، روزی چند در آن حوالی اقامت کرده، در اثر هوای لطیف و دل‌انگیز آنجا بیماری زبیده زایل شده، فرموده شهری در آن محل بنا کنند و نام آن را «تب ریز» بگذارند...^۲

مؤلف راجع به تاریخچه تبریز می‌نویسد: از تاریخ قبل از اسلام تبریز اطلاع چندانی در دست نیست. قدیم‌ترین ذکر نام «تبریز» را در کتیبه سارگن دوم پادشاه آشور خواهیم یافت... تاریخ بعد از اسلام آن بالنسبه روشن است. در سال ۲۱ ه. ق، مهاجمان عرب بر ایران دست یافتند و یک سال بعد آذربایجان را گشودند و به علت خوشی هوا و وفور نعمت به تدریج دسته‌های متعددی از آنان در این سرزمین سکونت گزیدند... رواد ازدی در زمان متوکل عباسی سلسله فرمانروایان رواد را در آذربایجان بنیاد نهادند... بعدها تبریز در بین حکومت‌های محلی متعددی چون رواد، بنی ساج، آل مسافر و امرای آل بویه دست به دست گشت تا نوبت حکومت به ابومنصور وهسودان پسر محمد یاماملان، ممدوح قطران تبریزی رسید و آرامش نسبی یافت...^۳

پس از ظهور سلاجقه آذربایجان نیز مثل سایر ایالات ایران زیر سلطه سلجوقیان درآمد... سپس اتابکان بر آذربایجان مسلط شدند و تا زمان حمله مغول بر مسند قدرت تکیه داشتند. در زمان حکومت هلاکو، مراغه مرکزیت داشت، اما در زمان

بود، و تاریخ آن ۷۰۰ یا ۷۱۰ هجری است...^۳

فصل یازدهم و دوازدهم، «کتابشناسی آذربایجان» و «تصاویری از آذربایجان» می‌باشد. مؤلف برای راحتی کار محققانی که بخواهند بعدها راجع به تاریخ آذربایجان تحقیق کنند به قدر مقدور فهرستی از کتابها و مقالات به زبان‌های پارسی و عربی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی فراهم کرده و در فصل یازدهم گنجانده است و در فصل دوازدهم هم تصاویری از ابنیه و آثار تاریخی آذربایجان فراهم گردیده است. این اثر با ارائه فهرست راهنما که شامل فهرست اعلام می‌باشد به پایان می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مشکور، محمدجواد: نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵، چاپ دوم، ص ۹.
- ۲- همان، صص ۹-۱۰.
- ۳- همان، صص ۱۳-۱۴.
- ۴- همان، صص ۱۴-۱۵.
- ۵- همان، ص ۱۸.
- ۶- همان، ص ۲۰.
- ۷- همان، ص ۳۵.
- ۸- همان، ص ۳۶.
- ۹- همان، صص ۳۸-۳۹.
- ۱۰- همان، ص ۴۸.
- ۱۱- همان، ص ۴۹.
- ۱۲- همان، صص ۵۱-۵۲-۵۳.
- ۱۳- همان، ص ۵۵.
- ۱۴- همان، صص ۶۳-۶۴.
- ۱۵- همان، صص ۶۸-۶۹-۷۲.
- ۱۶- همان، صص ۷۸-۷۹.
- ۱۷- همان، ص ۹۰.
- ۱۸- همان، ص ۹۱.
- ۱۹- همان، ص ۹۴.
- ۲۰- همان، ص ۱۰۱.
- ۲۱- همان، ص ۱۱۶.
- ۲۲- همان، ص ۱۲۵.
- ۲۳- همان، ص ۱۳۷.
- ۲۴- همان، صص ۱۶۵-۱۶۴.
- ۲۵- همان، صص ۱۷۱-۱۷۰-۱۶۷.
- ۲۶- همان، صص ۱۸۱-۱۷۸-۱۷۶.
- ۲۷- همان، ص ۱۸۳.
- ۲۸- همان، صص ۱۸۵-۱۸۴.
- ۲۹- همان، ص ۲۰۲.
- ۳۰- همان، ص ۲۲۹.
- ۳۱- همان، صص ۲۵۲-۲۵۳.
- ۳۲- همان، صص ۲۸۲-۲۷۱.
- ۳۳- همان، صص ۳۵۴-۳۵۳-۳۵۲-۳۴۴.
- ۳۴- همان، صص ۳۵۸-۳۵۷.
- ۳۵- همان، صص ۳۶۳-۳۶۰.
- ۳۶- همان، ص ۳۷۶.

مؤلف در این اثر به معرفی و شرح آثار تاریخی شهرستان تبریز و بخش‌های تابعه آن شامل آذرشهر، ارونق و انزاب، اسکو، بستان آباد و هریس، می‌پردازد

مؤلف می‌نویسد: «برای شناخت و معرفی مساجد، بقاع، زیارتگاه‌ها، زوایا، خانقاه‌ها، حجاری‌ها، سنگ نبشته‌ها و مقابر بزرگان، بارها فرسنگ‌ها راه زیر پا نهاده شده است در معرفی آثار معروف نیز تنها به مفاد نوشته پیشینیان اکتفا نگردیده بلکه همه آن بناها مکرراً مورد بازدید قرار گرفته و در تعریف مجدد آنها، مانند بناهای ناشناخته، فقط به مضمون سنگ نبشته‌ها، وقفنامه‌ها، فرمان‌ها، اسناد تاریخی، سبک و مختصات بنا و مندرجات تواریخ و سفرنامه‌های قابل اعتماد استناد گردیده است

دلکش در او بنا کرده‌ایم و حمامات خوش هوا و بستاین باصفا و حوانیت و طواحین و کارخانه‌های شعربافی و کاغذسازی و دارالضرب و رنگخانه و غیره احداث و انشاء رفته و از هر شهری و نقری جماعتی آورده و در ربع مسکون ساکن گردانیده‌ایم...»^{۱۸} یکی دیگر از عمارات تبریز، عمارت «هشت بهشت» می‌باشد. هشت بهشت نام یکی از کاخ‌های زیبا و معروف دوره آق‌قویونلو بود که مورخان و جهانگردان خارجی آن را بسیار ستوده‌اند... این کاخ را به زبان فارسی هشت بهشت گویند زیرا به هشت بخش تقسیم می‌شود. در هر بخش چهار غرفه بیرونی و چهار غرفه درونی بنا گردیده و بقیه کاخ در زیر گنبد فیروزه فام باشکوهی قرار گرفته است.^{۱۹}

مؤلف در فصل دیگر به شرح کلیساهای تبریز می‌پردازد و در این باره می‌نویسد: تبریز شش کلیسا دارد. یک کلیسا متعلق به آدونتیست‌ها است،^{۲۰} سه کلیسا متعلق به ارامنه گریگوری، یک کلیسا متعلق به پروتستان‌ها و یک کلیسا متعلق به کاتولیک‌ها.^{۲۱} وی می‌نویسد: شوغالات مقدس نام کلیسای نوساخت کوچکی است در گورستان ارامنه واقع در محله مارلان. این کلیسا از سنگ تراش با اسلوبی بدیع در کنار کلیسای قدیم مریم نهنه ساخته شده است.^{۲۲}

«مدارس قدیم تبریز» عنوان فصل دیگر کتاب است. مؤلف در این فصل می‌نویسد: اغلب جهانگردان و جغرافی‌نویسان خارجی و داخلی ضمن توصیف تبریز به وجود مدارس زیادی در این شهر اشارت کرده‌اند، از آن جمله اولیالچی که در سال ۱۵۰۰ ه. ق، از تبریز دیدن کرده، درباره مدارس آن می‌نویسد: «در این شهر چهل و هفت باب مدرسه بزرگ وجود دارد. همه معمور و آباد است، استادان و علمای بزرگ شهر در این مدارس تدریس می‌کنند. بزرگترین آنها مدرسه جهانشاه است. علاوه بر اینها در بیت دارالقرآء و هفت بیت‌الحديث نیز علم تجوید و حدیث تعلیم داده می‌شود... ششصد دارالتعلیم هم برای کودکان وجود دارد که از معروف‌ترین آنها می‌توان از مکتب شیخ حسن، مکتب شیخ میتمدی، مکتب تقی خان و... نام برد. از مدارس بزرگ قدیم اکنون فقط نه باب در تبریز باقی مانده که چند باب آنها نیز در اوایل قاجاریه عمارت یا تجدید بنا یافته‌اند.^{۲۳} نویسنده سپس به معرفی آنها می‌پردازد که از آن جمله‌اند:

مدرسه ظهیریه - این مدرسه یکی از بناهای میرزااحمد ابراهیم ظهیرالدین وزیر آذربایجان است که در سال ۱۰۸۹ ه. ق، در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی در کنار مسجد ظهیریه یا قزلو مسجد ساخته شده است. اکنون آبادترین و مرتب‌ترین مدارس علوم دینی تبریز است...^{۲۴} مدرسه نصریه - یکی از متفرعات عمارت نصریه بود که بنا به وصیت ابوالنصر حسن باینردی، فرمانروای آق‌قویونلو، پس از درگذشت وی ساخته شده است...^{۲۵}

فصل بعدی کتاب راجع به زیارتگاه‌های تبریز می‌باشد. مؤلف در این فصل زیارتگاه‌های تبریز را به سه قسم تقسیم می‌کند:

- ۱- مقابر سادات، مانند مقبره سیدحمزه و امامزاده جمال؛
 - ۲- مقابر صلحا و اخیار، مانند مقبره شاه حسین ولی و شیخ محمد سیاه‌پوش؛
 - ۳- مساجد متبرکه، مانند مسجد صاحب‌الامر و مسجد قره‌داش؛ و در ادامه به معرفی آنها می‌پردازد.^{۲۶}
- بقعه ععون علی - این بقعه بر فراز بلندترین قله کوه سرخاب واقع شده است. سه اطلاق یک مقبره مسجده‌گونه، یک ایوان، دو میل (مناره توپ) و پنج ستون سنگی بزرگ دارد... سبک بنا شیوه ایلخانی دارد. در قرن نهم و دهم هنگام حیات درویش حسین کربلایی آباد بوده، در زمان تسلط قشون عثمانی به ویرانی گراییده، در زمان شاه عباس صفوی تجدید بنا یافته...^{۲۷}
- قبر حمال - در محله شتربانان، بین دو مسجد معجز لر و نایب صدر، گورستان متروکی بود که در وسط آن چارطاق قدیمی کوتاهی توجه عابریں را از دور به خود جلب می‌کرد. زیر این طاق قبری بود، می‌گفتند قبر حمال است.^{۲۸}

مؤلف در فصل دیگر به بررسی عمارات تبریز می‌پردازد. در این مورد می‌نویسد: جغرافی‌نویسان و جهانگردانی که از قرن سوم و چهارم هجری به بعد مطالبی درباره تبریز نوشته‌اند به وجود بناها و کاخ‌ها و سرای‌های باشکوه و زیبایی در این شهر اشاره کرده‌اند که عده‌ای از آنها از طرف سلاطین و امرا و وزراء ساخته شده و به نام بانیان خود معروف بوده‌اند. از این بناها پاره‌ای به مرور زمان از بین رفته‌اند و نشانی از آنها به جا نمانده است؛ پاره‌ای به صورت ویرانه‌هایی درآمده‌اند که حکایت از عظمت و شکوه نخستین‌شان می‌کنند و عده بسیار اندکی هم هستند که به علت نزدیکی زمان بنا و توجه متولیان آنها به صورت بالنسبه معمور باقی مانده‌اند.^{۲۹}

شاه گلی یا استخر شاه در هفت کیلومتری جنوب شرقی تبریز واقع شده است. نخستین بانی آن معلوم نیست. شاهزاده قهرمان میرزا، پسر هشتم نایب‌السلطنه عباس میرزا، هنگام فرمانروایی در تبریز، به تعمیر این استخر همت گماشت. عمارت دو طبقه زیبایی در وسط آن بنا کرد...^{۳۰}

خواجه رشیدالدین فضل الله، وزیر سلطان محمود غازان در محله ولیانکوی باغ‌میشه تبریز یک سلسله عمارات زیبا بنا کرد که بعداً به ربع رشیدی معروف شد. خود وی در نامه‌ای که به فرزندش خواجه سعدالدین می‌فرستد ضمن توصیف ربع رشیدی می‌نویسد: «... ربع رشیدی که در زمان مفارقت و او ان مباحث آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب آن ساخته بودیم اکنون به میامن قوم علما و بئمن همت فضلا به اتمام پیوسته، بیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است... و هزار و پانصد دکان... و سی هزار خانه

این باره می‌نویسد: بازار تبریز یکی از بازارهای بزرگ و قابل توجه خاورمیانه است. سبک معماری، آرایش مغازه‌ها، کثرت تیمچه‌ها، انواع مشاغل، و وجود شمار زیادی مدرسه و مسجد که در کنار سرای‌های بازرگانی قرار گرفته و غالبشان حیثیت تاریخی دارند آن را نمونه عالی یک محیط تجارت و زندگی اسلامی و شرقی به شمار می‌آورد.^{۳۱}

نویسنده در جایی دیگر می‌نویسد: تبریز به علت قرار گرفتن در سر راه شرق و غرب از بنو آبادی و آمدن به صورت یک شهر بزرگ، مرکز مبادله کالاها و بازرگانی کشورهای اروپایی و آسیایی بوده و خود نیز بنا به مقتضیات جغرافیایی، محصولات کشاورزی و صنعتی فراوانی داشته که به اقصی نقاط دنیای آن روز صادر می‌گردیده و این معاملات ایجاب می‌کرده که بازارها و مراکز برای مبادله و فروش کالاها و گوناگون شرقی و غربی داشته باشند.^{۳۲}

مورخان و جغرافی‌نویسان و جهانگردان زیادی در قرون مختلف از بازار تبریز دیدن کردن و در کتاب‌های‌شان راجع به آن مطالب جالبی نوشته‌اند. مقدسی در قرن چهارم و یاقوت حموی در قرن هفتم و ابن بطوطه و مارکوپولو و اودوریک^{۳۳} روحانی کاتولیک از اهالی پوردنون^{۳۴} و غیره را می‌توان نام برد. به عنوان مثال ابن بطوطه بازارهای تبریز را پر از کالا، آباد و بهترین بازارهای دنیا معرفی کرده و نوشته است: «... فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار غازان نامیده می‌شد رسیدیم و آن بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده بودم. هریک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوص دارند و من به بازار جواهریان که وارد شدم از بس جواهرات گوناگون دیدم که چشمم خیره شد. غلامان زبیاوری، با جامه‌های فاخر، دستمال‌های ابریشمین بر کمر بسته و پیش خواجهگان ایستاده بودند جواهرات را به زنان ترک نشان می‌دادند و زنان در خرید جواهر بر هم سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند. من در این میان فتنه‌هایی دیدم که از آنها به خدا باید پناه برد. پس به بازار عنبرفروشان شدیم و همان وضع را در آن بازار دیدیم.»^{۳۵}

جملی کاردی^{۳۶} جهانگرد ایتالیایی که چند سال بعد از تاورنیه از تبریز دیدن کرده درباره بازار تبریز مطالب تازه و جالبی نوشته و از بازارها و سرای‌های متعددی نام برده است از آن جمله نقل کرده: «روز چهارشنبه همراه پدر روحانی زورژ واندوم^{۳۷}، به دیدن بازاری رفتم که میرزا صادق، نایب‌الحکومه سابق آذربایجان بنا کرده است. این بازار مسقف با گنبدهای آجری است و از چند کاروانسرا و تعداد زیادی مغازه تشکیل یافته است... در جوار این بازار مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت اطفال مسلمان ایرانی بنا گردیده است و مسجدی در کنار آن ساخته شده...»^{۳۸}

«تعداد مساجد تبریز را مورخان و جغرافی‌نویسان و جهانگردان ایرانی و خارجی در دوران‌های مختلف به تفاوت از یکصد و پنجاه تا سیصد و بیست باب ذکر کرده‌اند. تعداد اخیر، نوشته اولیا چلبی، جهانگرد ترک است که در زمان شاه صفی همراه سفیر عثمانی به ایران آمده، از تبریز دیدن کرده و درباره مساجد و مدارس دینی این شهر و نحوه عبادت و تدریس در آن تحقیقات جالبی به عمل آورده است»

فصل دیگر کتاب اختصاص به بررسی «مساجد تبریز» دارد. مؤلف راجع به این موضوع می‌نویسد: شهر تبریز که از نیمه دوم قرن دوم اسلامی به صورت شهری بزرگ و مرکز ایالت و گاهی مرکز مملکت درآمد، به موازات تأسیس بناهای بزرگ، مساجد عالی و مهمی در آن بنا گردیده است. تعداد این مساجد را مورخان و جغرافی‌نویسان و جهانگردان ایرانی و خارجی در دوران‌های مختلف به تفاوت از یکصد و پنجاه تا سیصد و بیست باب ذکر کرده‌اند. تعداد اخیر نوشته اولیاچلبی جهانگرد ترک است که در زمان شاه صفی همراه با سفیر عثمانی به ایران آمده از تبریز دیدن کرده و درباره مساجد و مدارس دینی این شهر و نحوه عبادت و تدریس در آن تحقیقات جالبی به عمل آورده است.^{۳۶}

«مسجد تاج‌الدین علیشاه» (ارک) - بنای ارک تبریز باقیمانده مسجدی است که در فاصله سال‌های ۷۱۶ تا ۷۲۴ ه. ق، به وسیله تاج‌الدین علیشاه وزیر اولجایتو و ابوسعید بهادرخان ساخته شده است... توصیف این بنای چشم‌گیر بزرگ در اغلب سیاحتنامه‌ها و تواریخ و کتب مسالک و ممالک آمده است. ابن بطوطه می‌نویسد: ... این مسجد را وزیر علیشاه معروف به جیلان ساخته است. در بیرون آن از دست راست مدرسه و از دست چپ زاویه‌ای وجود دارد و صحن آن با سنگ‌های مرمر فرش گردیده و دیوارها با کاشی پوشانده شده است...^{۳۷} مسجد دیگر مسجد جهانشاه یا «مسجد کیود» است. حافظ حسین کربلایی در نیمه دوم قرن دهم از این مسجد و منضمت آن دیدن کرده و درباره آن می‌نویسد: «عمارتی است که کمال لطافت و نیکویی موسوم به مظفریه از مآثر ابوالمظفر جهانشاه پادشاه بن قرا یوسف بن توره مش خان بن بیرام خواجه ترکمان و این طبقه را قراقویونلو و بارانی نیز گویند. گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان‌بیگم انارالله برهانها بنا شده و مشارالیها بسیار بسیار خیره و صالحه و عقیقه بوده، در همان بقعه مدفون است و میرزا جهانشاه که حقیقی تخلص کردی و پادشاه عظیم‌الشأن بود، در دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه ۸۷۲ ه. ق، به دست حسن پادشاه کشته گشت با اکثر اولاد در آن مقبره مدفونند.^{۳۸}

مؤلف در فصل دیگر به بررسی «مقابر تبریز» می‌پردازد و می‌نویسد: مقابر اغلب امرا و سلاطین و بزرگان علم و سیاست که در تبریز به خاک سپرده شده‌اند از بین رفته است، فقط چند مقبره نیمه معمر و مندرس باقی مانده که چون بحث از آنها خالی از فایده تاریخی نیست به شرح آنها می‌پردازیم. برای نمونه یکی از مقابر را ذکر می‌کنیم.

مقبره ثقیلاسلام شهید مرحوم میرزا علی آقا ثقیلاسلام از روحانیون و نویسندگان و محققان و پیشوایان بزرگ مشروطیت بود. در روز عاشورای محرم ۱۳۳۰ ه. ق، به دست



قشون روس تزاری در میدان سربازخانه، محل کنونی تالار سخنرانی دانشسرای پسران تبریز، به‌دار آویخته شد و در قبرستان سرخاب، قسمت جنوب شرقی بقعه سیدحمزه مدفون گردید.^{۳۹} مقبره الشعرا - در جانب شرقی بقعه سیدحمزه و مقبره قائم‌مقام و ملایشی، گورستان متروک ویرانه‌ای وجود دارد که بنا به مندرجات تذکره‌ها و کتب مزارات قسمتی از مقبره الشعرا معروف سرخاب می‌باشد...^{۴۰} مقبره یدیلر - در سر راه مقصودیه به چرنداب، جنب مسجد حاج عبدالغفار، سردابی تودرتو وجود دارد که به «مقبره شمس‌الدین» یا «بیدیلر» یعنی هفت تنان معروف است... عده‌ای از معمرین محل با استناد به روایت اجداد خود، معتقدند که اینجا مقبره خواجه شمس‌الدین محمود جوینی است و دلیل‌شان این است که اولاً سرداب مقبره شیوه مقابر ایلخانی دارد. ثالماً مقبره در نقطه‌ای واقع شده که مدخل شرقی چرنداب محسوب می‌گردد. ثالماً ساختن چنین مقبره‌ای جز برای امرا و بزرگان و صاحبان ثروت امکان‌پذیر نبوده و احتمال می‌رود خواجه شمس‌الدین محمد آن را در زمان حیات خویش، هنگامی که سرزمین وسیعی را از فرات تا سند زیر فرمان داشته برای خود آماده کرده است...^{۴۱} فصل پایانی کتاب، عنوان «بخش‌های تابعه تبریز» دارد. مؤلف در این فصل به شرح و بیان بخش‌های شهرستان تبریز

می‌پردازد و سپس آثار تاریخی هر بخش را ذکر می‌کند. مؤلف می‌نویسد: بخش‌های شهرستان تبریز عبارت‌اند از: بخش آذرشهر، بخش اروئق و انزاب، بخش اسکو، بخش بستان آباد و بخش هریس Haris.

به عنوان مثال راجع به بخش آذرشهر می‌نویسد: آذرشهر یا دهخوارقان در سر راه تبریز به مراغه واقع است، ۵۴ کیلومتر با تبریز فاصله دارد... حمدالله مستوفی از آن به عنوان دهخوارقان یاد کرده و نوشته است: شهری کوچک است، هوای معتدل دارد، آبش از کوه سهوند است باغستان فراوان دارد و انگورش بی‌قیاس بود، غله و پنبه و میوه در او نیکو می‌آید و مردمش سفید چهره‌اند و بر مذهب امام شافعی. ولایتش هشت پاره دیه است. حقوق دیوانی‌اش بیست و سه هزار و ششصد دینار است...

آثار تاریخی موجود در آذرشهر، عبارتند از: چشمه چارسو، گورستان پیرحیران، مسجد چارسو یا مسجد ستوباد، مسجد رومیان و مسجد محراب...^{۴۲} و سپس به شرح آنها می‌پردازد. بخش «اسکو» یا «اسکویه» در جنوب غربی شهرستان تبریز واقع شده است... قدیمی‌ترین ماخذی که نام اسکو یا اسکویه در آن ذکر گردیده شاید کتیبه سارگن دوم باشد... حمدالله مستوفی در قرن هشتم این ناحیه را باوایل رود ذکر کرده و اسکو یا اسکویه را یکی از روستاهای بزرگ این بخش شمرده و نوشته است: «سیم ناحیت باوایل رود مشهور است...»

ولایتی سخت نزه است و به حقیقت همچون یک باغ و ناسخ نسخه سغد سمرقند و غوطه دمشق و رشک شعب بوکان و ماوشانرود همدان است و بیست و پنج دیه است و باویل خسروشاه و میلان و اسکو و قفندیس از معظمت آن ناحیت است...^{۳۳}

مؤلف در ادامه به شرح دهات و آثار تاریخی بخش‌های بستان آباد و هریس می‌پردازد.

کتاب با تعلیقات مؤلف به پایان می‌رسد. مؤلف در قسمت تعلیقات درباره برخی واژه‌ها و اماکن و اشخاص، توضیحات مفصل تری می‌دهد که در متن کتاب بدان‌ها اشاره گردیده است. فهرست اعلام نیز در پایان کتاب ارائه گردیده است. یکی از ویژگی‌های این کتاب آن است که مؤلف در ذکر هر بلاد یا بخش و آثار تاریخی آنجا، حتی‌المقدور تصاویری را برای آشنایی و آگاهی بیشتر ارائه می‌نماید. مؤلف در قسمت استدرکاک به شرح قلعه رشیدیه و روستای اندیس می‌پردازد. که ظاهراً بعداً در اختیار وی قرار گرفته است. ذکر مأخذ و منابع تألیف هم از دیدۀ نویسنده پنهان نشده و به آنها اشاره نموده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کارنگه عبدالملی: آثار باستانی آذربایجان: آثار و ابنیه شهرستان تبریز، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۴، چاپ دوم، ص: مقدمه.
۲. همان، صص ۱-۲.
۳. همان، صص ۳-۴.
۴. همان، صص ۵-۷-۸-۹-۱۰.
۵. همان، ص ۱۴.
۶. همان، صص ۱۴-۱۵.
۷. Odoric Pordenone
۸. ص ۱۷.
۹. Cemelli Careri
۱۰. P.G.vendome
۱۱. همان، صص ۲۲-۲۳.
۱۲. همان، ص ۵۲.
۱۳. همان، صص ۱۰۴-۱۰۵.
۱۴. همان، ص ۱۲۰.
۱۵. همان، ص ۱۴۳.
۱۶. همان، صص ۱۴۴-۱۴۳.
۱۷. همان، صص ۱۶۲.
۱۸. همان، صص ۱۷۲-۱۷۳.
۱۹. Adventist
۲۰. همان، ص ۱۷۶.
۲۱. همان، ص ۱۸۵.
۲۲. همان، ص ۲۰۹.
۲۳. همان، ص ۲۲۴.
۲۴. همان، ص ۲۲۹.
۲۵. همان، ص ۲۳۰.
۲۶. همان، صص ۲۴۳-۲۴۱-۲۴۰.
۲۷. همان، ص ۲۸۱-۲۸۲.
۲۸. همان، صص ۳۹۳-۳۹۲.
۲۹. همان، ص ۴۰۰.
۳۰. همان، صص ۴۶۷-۴۶۶-۴۶۵.
۳۱. همان، صص ۴۷۱-۴۷۰.
۳۲. همان، صص ۵۵۲-۵۵۱.

کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا

○ کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا

○ تالیف: سیدضیاءالدین سجادی

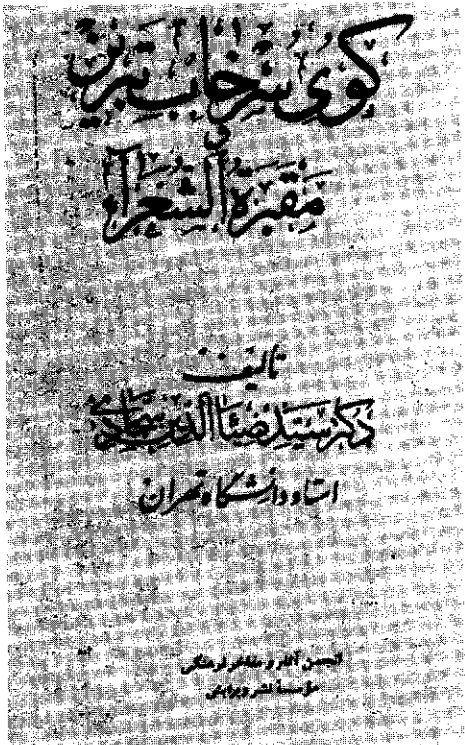
○ ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۵

کتاب کوی سرخاب تبریز از شش فصل تشکیل شده که طی آنها، مؤلف به معرفی شاعران نامدار کوی سرخاب و مقبرة الشعرا می‌پردازد.

فصل اول کتاب راجع به وجه تسمیه سرخاب و تاریخ آن و کوی سرخاب و بقعه عون علی و ربع رشیدی می‌باشد. مؤلف در این زمینه می‌نویسد: در قدیمی‌ترین لغت فارسی، یعنی لغت فرس اسدی، برای سرخاب معنی «مرغی است سرخ رنگ آبی» نوشته شده... در فرهنگ آندراج نوشته: سرخاب دیگر نام پسر رستم که به سهراب مشهور شده.^۲ در کتاب روضات الجنان دوجا نام کوه سرخاب به صورت «کوه سرخ» آمده یکی در مورد مدفن سهراب از اصحاب در جوار حضرت بابا حسن، نوشته: اول کسی که در گورستان سرخاب مدفون شده و نام آنجا را ابتدا سهراب و بعد سرخاب گفته‌اند، در اینجا می‌نویسد: «بعد از آن به مرور ایام و جوار کوه سرخ، سرخاب شده» و مورد دیگر در روضه دوم است که مقابر بزرگان سرخاب را بیان می‌دارد، می‌نویسد: «سرخاب مزاری است از مزارات مشهور شهر تبریز بر جانب شمال آن شهر در پای کوه سرخ واقع است...»^۳

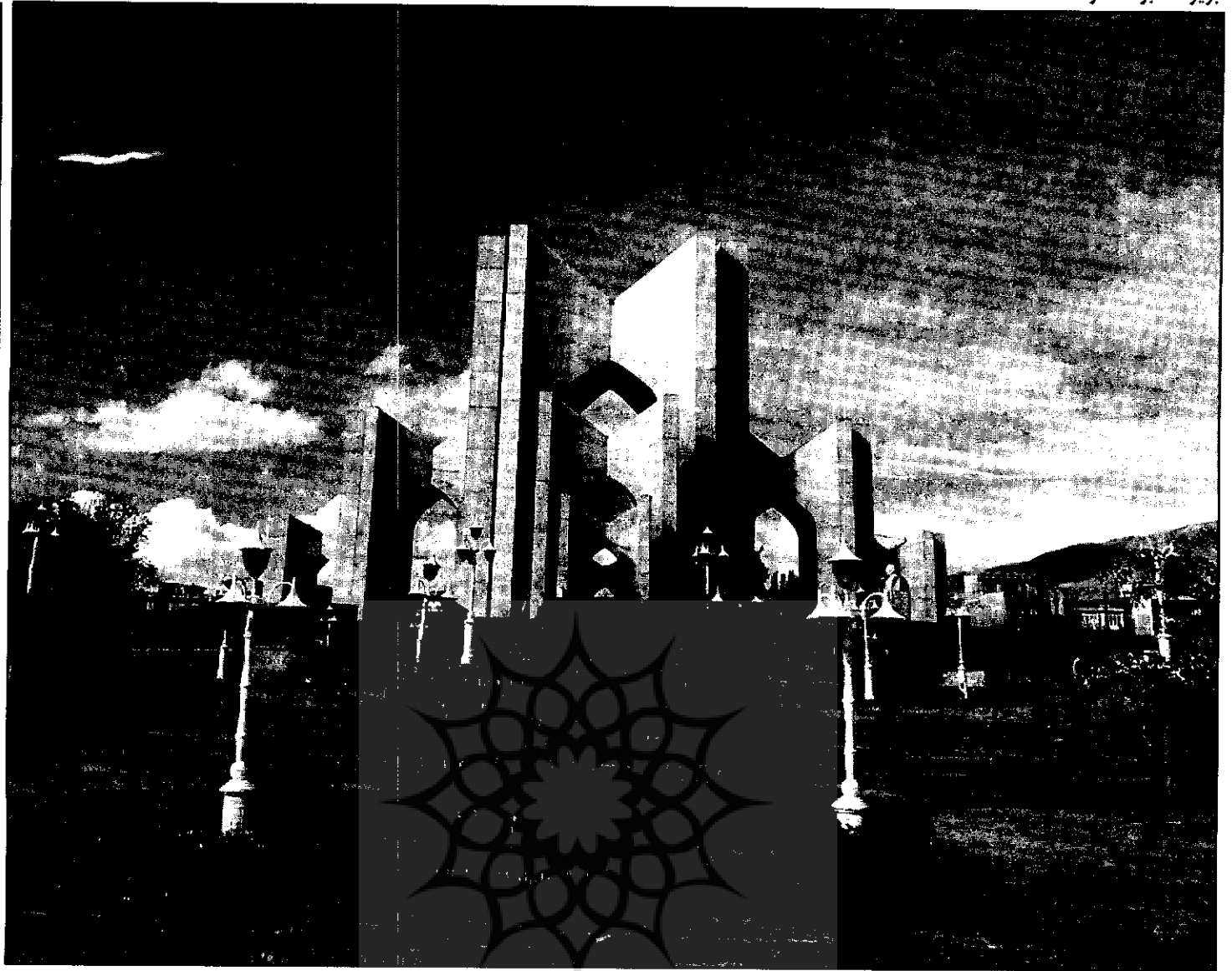
مؤلف راجع به بقعه عون علی می‌نویسد: بقعه عون علی بر کوه سرخاب به قدری مشهور و معروف شده که کوه سرخاب را در بعضی موارد کوه عون علی یا عین علی خوانده‌اند و این بقعه بر فراز بلندترین نقطه از کوه سرخاب واقع است... ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: پسر یازدهم امیرالمؤمنین علیه‌السلام عون است و مادر او اسماء بنت عمیس است...^۴ در اواخر قرن هفتم و اول قرن هشتم هجری قمری، کوه سرخاب شاهد یک جنب و جوش و فعالیت بزرگ آبادانی و ساختمانی بوده و شهرکی معروف و آبادان در دامنه این کوه ساخته‌اند که ربع رشیدی نام داشته و به دستور خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر دانشمند و مدیر عصر مغول ساخته شده است. دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعرا در وصف آن نوشته: «از آن عالی‌تر در عالم نشان نمی‌دهند، بر کناره آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن آن عمارت از ساختن آن مشکل‌تر است...»^۵

فصل دوم کتاب راجع به کوی سرخاب می‌باشد. مؤلف در این زمینه می‌نویسد: تبریز از شهرهای بسیار کهن و دیرین است و در بعضی از مأخذ مربوط به تاریخ و جغرافی، بنای آن را به چند قرن پیش از اسلام نسبت داده‌اند... قدیمی‌ترین کتابی که از محله سرخاب نام می‌برد، تاریخ بناکتی است که ضمن



اشاره به سال وفات ظهیرالدین (۵۹۸ هـ.) و شاهفورین محمد (۶۰۰ هـ.) می‌نویسد: «هر دو در پهلوی خاقانی در سرخاب مدفون‌اند.» این کتاب در شوال ۷۱۷ هـ. ق. تألیف یافته است.^۶ نادریزاد در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز می‌نویسد: سرخاب کوی باستانی بزرگ است به نام آن کوه خوانده‌اند که کوی به سفح آن است، این کوی مرتفع و مشرف به همه شهر است، هوای این نیک و به اعتدال است...^۷ مؤلف در ادامه این فصل به معرفی بعضی از مکان‌ها و مستحدثات سرخاب می‌پردازد. مانند تکیه سلطان میرحیدر تونی و سپس راجع به اهمیت و احترام و برکت سرخاب و بعضی از رویدادها در کوی سرخاب اشاره دارد و می‌نویسد: از حوادث مهم در محله سرخاب و چرنداب ظهور پیروان فرقه اهل الحق بود که در زمان جهان‌شاه قرايوسف اتفاق افتاده و پس از کشته شدن فضل‌الله استرآبادی به دست میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان در ششم ذی‌قعدة سال ۷۹۶ هـ. ق. دختر فضل‌الله و مردی به نام یوسف در تبریز به اشاعه طریقه حروفیه پرداختند و گروه بسیاری از مردم دو محله سرخاب و چرنداب به آنان گرویدند و فتنه‌های عظیم برپا شد و عده‌ای نزدیک به پانصد تن در این میان کشته و سوزانده شدند.^۸

مؤلف در فصل سوم، اماکن و بقاع و مقابر معروف سرخاب را معرفی می‌کند می‌نویسد: سرخاب مزارگاه و گورستان معروفی است. روضه دوم کتاب روضات الجنان و جنات‌الخبان حافظ حسین کربلایی در شرح این مقابر و نام و نسب و شرح حال



کتاب تاریخ و جغرافیای تبریز می‌نویسد: «مقبره الشعرا، گورستانی معروف بود به کوی سرخاب، اکنون بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ نمانیم که این مقبره کدام باشد مگر آنکه در این کوی به جنب بقعه سیدحمزه مقبره‌ای عمارت کرده برای مدفن میرزاعیسی حسینی فراهانی که قائم مقام صدارت ایران و دستور نایب السلطنه عباس میرزا ولیعهد شاهنشاه بود و به سوی مشرق آن مقبره قبرستانی است پس کهنه، که از بعضی شنیده‌ام که مقبره الشعرا آنجا باشد.»^{۱۵}

فصل پنجم کتاب راجع به «خفتگان در خاک سرخاب» می‌باشد. مولف در این فصل به شرح حال تعدادی دیگر از بزرگان خفته در سرخاب سخن می‌گوید که تعدادی از آنها عبارتند از: امیر عبدالغفار، میرزا شفیع مستوفی، حارث بن امیه، مزار سهراب، مزار پیرباب، امام طلحه، حافظ حسین زال، عبدالرحیم خلوتی، درویش سراج‌الدین قاسم، اکمل‌الدین مظفر بزاری و غیره.

برای نمونه تعدادی از آن‌ها را بیان می‌کنیم

مزار پیرباب - در بالای دره گراب نزدیک به کوه (به کنار جاده) واقع است، مزار پرروح و صفاست، گویا حضرت پیر باب از جایی است که اکابر و اولیاء آنجا را باب می‌گویند... ظاهراً پیرباب از متقدمین مشایخی است که در سرخاب مدفون‌اند، اگرچه تاریخش معلوم نیست. ملاحظه می‌نویسد: قبرش به جانب غربی دره گراب است و سنگ‌های سفید بر آن مزار فرش نموده‌اند...

متفرق: سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و غیرذلک می‌نویسد: «و در این مقابر مزارات متبرکه بسیار است مثل فقیه زاهد و امام جمعه و ابراهیم کوهان و بابافرج و باباحسن و...»^{۱۶}

فصل چهارم کتاب راجع به مقبره الشعرا می‌باشد؛ مؤلف در این زمینه می‌نویسد: از مقبره الشعرا یا آرامگاه شاعران در سرخاب تبریز تا قبل از قرن هشتم نامی برده نشده و قدیمی‌ترین تذکره فارسی، یعنی لب‌الالباب محمد عوفی که ظاهراً در سنه ۶۱۸ هـ. تألیف شده و شرح حال شاعران قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر را که در مقبره الشعرا دفن شده‌اند، نگاشته است، نامی از مقبره الشعرا نبرده و از این روی قدیم‌ترین کتابی که نام مقبره الشعرا سرخاب را به صراحت دارد، نزهةالقلوب حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ هـ. ق. تألیف شده و دیگر تاریخ‌گزیده اوست که در سال ۷۳۰ هـ. ق. تألیف شده است.^{۱۷}

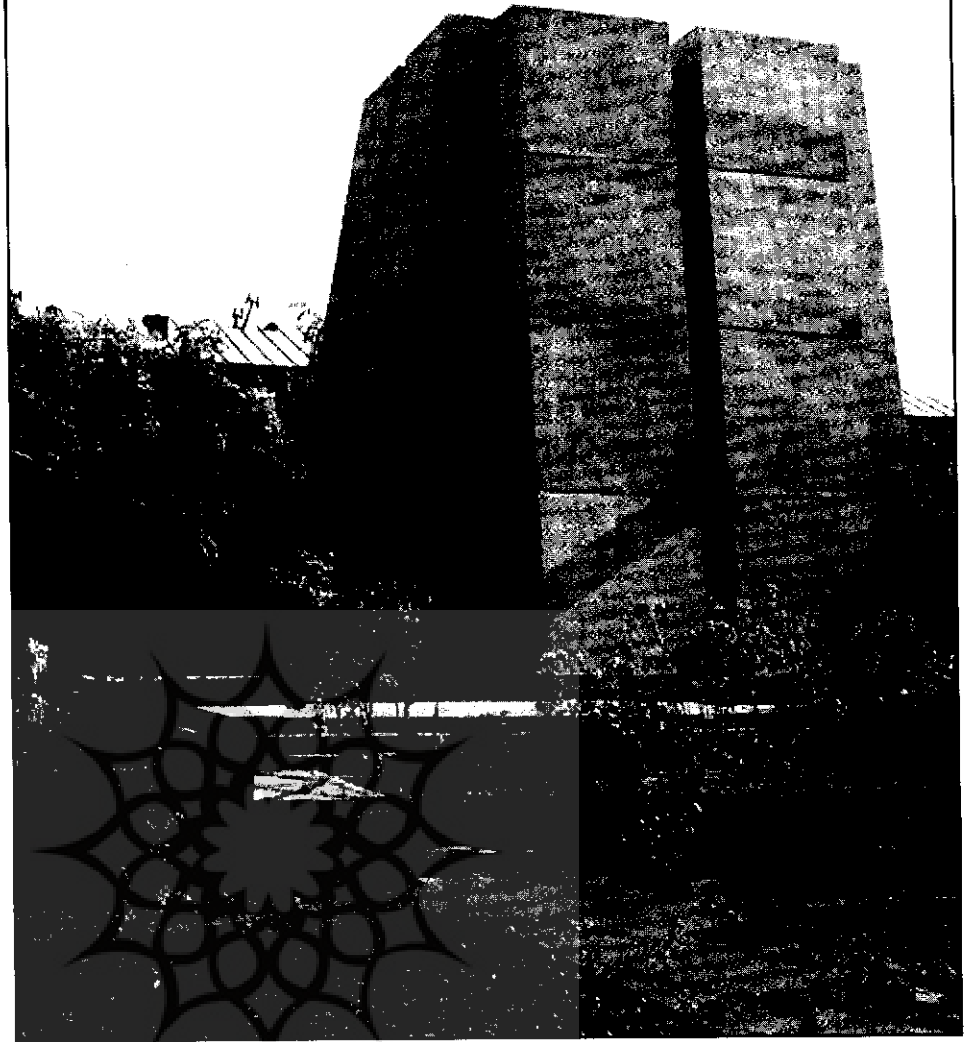
در بعضی از کتب تواریخ این محل را «خطیره الشعرا» نامیده‌اند، از آن جمله مجمل فصیحی خواهی است که وقایع را تا سال ۸۴۵ هـ. نوشته و در حوادث سال ۵۸۲ هـ. می‌نویسد: «وفات افضل‌الدین خاقانی حقایقی شاعر الشیروانی ارانی صاحب الدیوان مشهور مدفوناً فی خطیره الشعرا به تبریز و آن موضع را خطیره القضاة نیز گویند...»^{۱۸}

بر روی هم از قرن دهم هجری قمری به بعد نام «مقبره الشعرا» و «مقبره الشعرا سرخاب» در کتابهای تاریخ و تذکره آمده و هرچا شرح حالی و نام و نشانی از شاعران مدفون در آنجا هست، از این محل نیز نام برده شده...^{۱۹} نادر میرزا در

کسانی است که در گورستان سرخاب دفن شده‌اند، از معانی سرخاب در بعضی از کتب لغت نیز یکی این است که نوشته‌اند: «نام مزارگاهی است در تبریز» و در آن محل بقعه و زیارتگاه و مکان متبرک هم وجود دارد، از آن جمله بقعه عون بن علی و زیدبن علی در بالای کوه سرخاب است...^{۲۰} مؤلف در این فصل از بقاع و مقابر اشخاصی چون سیدحمزه، مزار امیه‌بن عمروبن امیه، مقبره قائم مقام، مقبره مجذوبعلی شاه، مقبره عزیزخان مکری، مقبره ثقة‌الاسلام، مزار هفت خواهران، خطیره باب حسن، خطیره بابامزید سخن به میان می‌آورد.

مقبره ثقة‌الاسلام - علی بن موسی بن محمد شفیع بن محمد جعفر بن میرزا محمدرفع‌بن محمد شفیع خراسانی الاصل که در تبریز به دنیا آمده، از روحانیون بزرگ قرن سیزده و اوائل قرن چهاردهم هجری قمری است... ثقة‌الاسلام پیشوای شیخیه بود، او در نجوم و ریاضیات و تاریخ و کلام و حکمت دست داشت... او مردی باتقوا و خیرخواه و خیراندیش و عالم بود و در راه آزادی و کسب مشروطیت و طرفداری از عدالت کوشش می‌کرد و با مشروطه‌طلبان همراهی و همکاری داشت... از آثار او مرآت الکتب در اسامی مؤلفات شیعه و تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته و حواشی و یادداشتهایی بر کتاب روضات الجنان حافظ حسین کرلایی و رساله لالان را می‌توان نام برد...^{۲۱}

از مقابر و مزارات معروف در سرخاب یکی مزار باباحسن است که حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب پس از ذکر مقابر



خاقانی شروانی، بزرگترین شاعر قرن ششم هجری قمری و از مشهورترین شاعرانی است که در مقبره‌الشعراء سرخاب دفن شده‌اند... خاقانی «حقایقی» تخلص می‌کرده... وی بدون شک در منزهه پیرو شافعیه بوده... خاقانی بنا به گفته درست‌تر و به احتمال نزدیک به یقین در سال ۵۹۵ هـ. ق. وفات یافته است.^{۲۲} از مدفونان سرخاب و مقبره‌الشعراء، مانی شیرازی است که در دوره شاه اسماعیل صفوی می‌زیسته و طبق نوشته تحفه سامی، مولانا مانی شیرازی در ابتدا به برزگری روزگار می‌گذرانیده و در اواخر به واسطه شهرت شاعری و لطف طبع وارد سپاهیگری شده و اوایل زمان شاه اسماعیل مراتب عالی یافته و بنا به سعایت امیر نجم زرگر به قتل رسیده است... دربارهٔ مدفن او در سرخاب تبریز همهٔ تذکره‌نویسان اتفاق دارند.^{۲۳}

مولانا وجیه‌الدین لسانی شیرازی از دیگر شاعرانی است که در سرخاب، در مقبره‌الشعراء دفن شده است، تخلص او لسانی است. در بیشتر کتب تذکره و تواریخ به همین تخلص و نسبت «شیرازی» شهرت دارد... از آغاز زندگی و تحصیلات او اطلاع زیادی در دست نیست و ظاهراً در جوانی ترک شیراز کرده و به بغداد و تبریز رفته و کسب کمال و دانش کرده است... دربارهٔ لسانی آنچه بیشتر نوشته‌اند اعتقاد مذهبی او و تعصب شدیدش به تشیع است تا حدی که ادوارد برون نوشته: لسانی شیرازی آخرین شخص از بیست و دو شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و به واسطه صمیمیتی که نسبت به مذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا به سبب رتبهٔ شاعری‌اش... سال وفات لسانی را اکثر تذکره‌نویسان و مورخان ۹۴۱ هـ. ق. نوشته‌اند و در سرخاب مدفون است.^{۲۴} این کتاب با ارائه تصاویری از مقبره‌الشعراء و ذکر فهرست اعلام (شامل نام اشخاص، جایها، خاندانها) و فهرست منابع توسط مؤلف به پایان می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سجادی، ضیاءالدین: کوی سرخاب تبریز و مقبره‌الشعراء تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵، چاپ دوم، ص ۲-۸.
- ۲- همان، صص ۸-۹.
- ۳- همان، ص ۱۵.
- ۴- همان، صص ۲۴-۲۲.
- ۵- همان، صص ۳۰-۲۹.
- ۶- همان، صص ۴۲-۴۱-۳۹.
- ۷- همان، ص ۴۳.
- ۸- همان، صص ۶۳-۶۲.
- ۹- همان، ص ۷۹.
- ۱۰- همان، صص ۱۱۹-۱۱۸-۱۱۵.
- ۱۱- همان، صص ۱۲۱-۱۲۰.
- ۱۲- همان، ص ۱۳۳.
- ۱۳- همان، ص ۱۳۵.
- ۱۴- همان، ص ۱۳۷.
- ۱۵- همان، ص ۱۴۱.
- ۱۶- همان، صص ۱۶۵-۱۶۴.
- ۱۷- همان، ص ۱۶۳.
- ۱۸- همان، ص ۲۱۲.
- ۱۹- همان، صص ۲۱۸-۲۱۷.
- ۲۰- همان، صص ۲۳۱-۲۳۲-۲۱۸.
- ۲۱- همان، صص ۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱.
- ۲۲- همان، صص ۲۹۰-۲۸۹-۲۸۸-۲۶۷.
- ۲۳- همان، صص ۳۷۵-۳۷۴.
- ۲۴- همان، صص ۳۸۸-۳۸۷-۳۸۶-۳۸۰.

چنانکه گفته‌ایم «مقبره‌الشعراء» قسمتی از کوی سرخاب بوده است.^{۱۹} مؤلف در این فصل تعداد سیزده شاعر را ذکر می‌کند و برای هر یک از آنها بطور جداگانه شمه‌ای از زندگینامه، آثار و تاریخ وفات و محل فوتشان و اطلاعات دیگر ارائه می‌دهد. ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی نخستین شاعری است که در خاک سرخاب دفن شده است، کنیه و نام و نسب او در کتاب‌های تذکره همین شکل است... آثار وی: ۱- قصاید منظومه، ۲- کتاب لغت فرس... سال درگذشت اسدی را به اتفاق ۴۶۵ هـ. ق. نوشته‌اند و صاحب مجمع‌الفصحای این تاریخ را ذکر کرده، اما مرگ او را در زمان سلطنت مسعود بن محمود می‌داند و این درست نیست، زیرا مسعود در سال ۴۳۲ هـ. ق. درگذشته است.^{۲۰} ابونصر قطران تبریزی شاعر معروف قرن پنجم هجری قمری، دومین شاعری است که در سرخاب به خاک سپرده شده، زیرا چنانکه خواهیم دید وفاتش بعد از اسدی طوسی بوده است. کنیهٔ او ابومنصور بوده... او در زمان خودش «قطران» نامیده شده، چنانکه ناصر خسرو در سفرنامه‌اش نوشته: در تبریز قطران نام شاعری دیدیم، شعری نیک می‌گفته اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست... نخستین ممدوح بزرگ قطران ابوالحسن علی لشکری و بعدی، ابومنصور و هسودان بن محمد است... صاحب مجمع‌الفصحای تاریخ وفات قطران را سال ۴۶۵ هـ. ق. ذکر کرده و دیگران نیز همین تاریخ را نقل کرده‌اند و مدفن او در سرخاب بوده.^{۲۱}

از آن مرقد ز هر خشت و ز هر سنگ به هر سو نور می‌تابد به فرسنگ^{۱۶} مزارسهراب - در روضات‌الجنان نوشته: سهراب هم از اصحاب، در سرخاب در جوار مزار حضرت باباحسن است، مزاری است مشهور و معروفه چنین مشهور است که اول کسی که از صحابه در گورستان سرخاب مدفون گشته وی بوده و به واسطهٔ مرقد آن بزرگوار آنجا گورستان و مزار شده و اسم آن موضع را «سهراب» می‌گفته‌اند، بعد از آن به مرور ایام و جوار کوه (سرخ) سرخاب شده.^{۱۷} نصرالله طیب از استادان سبعة خط و از شاگردان بی‌واسطه یاقوت مستعصمی است و شاگردان دیگر او: احمد سهروردی - عبدالله صیرفی - خواجه ارغون و یوسف مشهدی. در کتاب سهم ایرانیان در آفرینش خط تألیف همایون فرخ، نصرالله طیب را «قندهاری» و وفاتش را در ۷۰۲ هـ. ق. نوشته‌اند و همین کتاب یوسف مشهدی را شاگرد نصرالله طیب دانسته و مدفن او را در سرخاب تبریز ذکر کرده.^{۱۸} فصل ششم و آخر کتاب به بررسی موضوع «شاعران مدفون در سرخاب و مقبره‌الشعراء» اختصاص دارد. مؤلف در این زمینه می‌نویسد: ما در این فصل از همه شاعرانی که در سرخاب به خاک سپرده شده‌اند سخن می‌گوئیم و شرح حال و آثار آن بزرگان را می‌نویسیم و بدیهی است آنانکه به خصوص در مقبره‌الشعراء مدفون‌اند یا آنکه محل دفن آنان را بعدها «مقبره‌الشعراء» نامیده‌اند در همین خاک سرخاب آرمیده‌اند و